لئون داویدوویچ تروتسکی
(۱۹۴۰ - ۱۸۷۹ میلادی)

از همکاران لنین در ایجاد رژیم مارکسیستی در روسیه بود. برخی او را تئوریسین بلشویک‌ها می‌دانند. تروتسکی مدتی فرماندهی ارتش شوروی را برعهده داشت. اما با مرگ لنین، او که رقیب استالین محسوب می‌شد، تحت تعقیب قرار گرفت و سرانجام توسط جاسوسان شوروی در مکزیک، به قتل رسید.

تاریخ معاصر

• • •

همکاری پهلوی اول با دلالان آمریکایی عتیقه

تاراج بزرگ آثار باستانی ایران

وقتی رضاخان با حمایت انگلیسی‌ها در ایران کودتا کرد، در مقابل فشارهای سیاسی خارجی، کاملاً ضعیف و شکننده و نگران تبلیغات خارجی مخالف بود. دولت‌های انگلیس، آمریکا، روسیه و حتی فرانسه، با آگاهی از این نقطه ضعف رژیم پهلوی، از شرایط بهره کامل بردند و امتیازاتی گرفتند که رژیمی مستقل با پشتوانه مردمی، هرگز حاضر به اعطای آن‌ها نبود. مهم‌ترین امتیازی که دولت ایران در این دوره اعطا کرد، قرارداد نفتی ۱۹۳۳ بود. امتیاز دیگر، شیلات دریای خزر بود که در سال ۱۹۲۷ به روسیه داده شد. امتیاز دیگری که به همان اندازه مهم است ولی شناخته شده نیست، امتیازهای مربوط به باستان‌شناسی است که در فاصله سال‌های ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۱ به موزه‌های آمریکایی داده شد. به نظر می‌رسد که در اصل، توافقی بین قدرت‌های سه‌گانه، بر سر باارزش‌ترین منابع ایران، یعنی آثار باستانی، نفت و خاویار برقرار شده بود. در حالی که آمریکاییان با دقت زیاد، خود را از تجارت خاویار و نفت کنار کشیده بودند، انگلیسی‌ها و روس‌ها هم متقابلاً دخالتی در کاوش‌های باستان‌شناسی آمریکایی‌ها در ایران نداشتند. در مقایسه با کاوش‌های باستان‌شناسی بزرگی که آمریکایی‌ها در ایران انجام می‌دادند، فقط یک باستان‌شناس مهم انگلیسی به نام سر اورل استین در دهه ۱۹۳۰ در ایران کار می‌کرد و بخشی از کار استین هم، به نمایندگی از طرف دانشگاه هاروارد بود. تصادفی نبود که آمریکایی‌ها هیچ‌گاه با تسلط انگلیسی‌ها بر امور نفتی ایران به چالش برنخاستند و برای انگلیسی‌ها هم، هیچ‌گاه برتری آمریکایی‌ها در مسائل باستان‌شناسی ایران، جای تردید یا اعتراض نداشت. در حالی که کنترل سیاسی و نظامی ایران در دست انگلیسی‌ها بود، باستان‌شناسی ایران، بعد از سال ۱۹۲۵، کاملاً در انحصار آمریکایی‌ها قرار گرفت. با بهره‌گیری از موقعیت جدید و این باور که در ایران، باستان‌شناسی آمریکایی به درخشان‌ترین موفقیت‌هایش نایل خواهد شد، موزه‌های آمریکایی متعددی با هدف کاوش‌های باستان‌شناسی به ایران هجوم آوردند. در این زمینه، هوراس اچ. اف. جین مدیر موزه باستان‌شناسی پنسیلوانیا در سال ۱۹۳۱، در نامه‌ای به والاس اسمیت موری، مدیر بخش امور خاور نزدیک وزارت خارجه، اشاره می‌کند که باز شدن درهای ایران به روی باستان‌شناسان خارجی، برای اولین بار، موقعیتی کم‌نظیر ایجاد کرده است. از نظر اریک اف. اشمیت، مدیر هیئت اعزامی باستان‌شناسی موزه پنسیلوانیا در ۱۹۳۱ به دامغان، ایران «یک بهشت باستان‌شناسی بکر» بود. هنگام بازدید از موزه‌هایی مانند موزه هنر متروپولیتن نیویورک و موزه‌های اسمیتسونین در واشنگتن، فهم این حقیقت که همه این آثار در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱ یافت شده‌اند، بیننده را شگفت‌زده می‌کند. در گزارش وزیرمختار آمریکا در ایران، چارلز سی. هارت، آمده که مظنون این تاراج برنامه‌ریزی شده مکان‌های مقدس و مساجد ایران، باند قاچاق «پوپ - رابنو» بوده است. آرتور اپهام پوپ (۱۹۶۹ - ۱۸۸۱) شهروندی آمریکایی و دلال اشیای عتیقه بود که بسیاری او را متخصص هنر اسلامی می‌دانستند. او ارتباط نزدیکی با حکومت پهلوی و به‌ویژه شخص رضاخان داشت. رابنو دلال بزرگ اشیای عتیقه بود که پوپ از طریق او بیشتر معاملاتش را انجام می‌داد. مدارک وزارت امور خارجه آمریکا نشان می‌دهد که پروفسور ارنست ای. هرتسفلد (۱۹۴۷ - ۱۸۷۹) بالاترین مقام مسئول در باستان‌شناسی ایران در آن زمان، بارها هنگام خارج کردن آثار باستانی «بدون اطلاع دولت ایران»، مچش گرفته شده است. تاراج گسترده گنجینه‌های ایرانی در فاصله سال‌های ۱۹۲۵ تا ۱۹۴۱، فقط با کمک و راهنمایی دولت آمریکا و رضایت و همکاری رژیم پهلوی در ایران، ممکن بود. دولت آمریکا نیز به دولت ایران برای «اهدا»ی مقادیر وسیعی از آثار باستانی پیدا شده به مؤسسه شرق‌شناسی دانشگاه شیکاگو، فشار می‌آورد. به علاوه، همان طور که اسناد وزارت خارجه نشان می‌دهد و دیپلمات‌های آمریکایی به صراحت اظهار می‌کنند، مؤسسه شرق‌شناسی کمترین حق قانونی و اخلاقی را در تملک اشیای مکشوفه در کاوش‌های تخت‌جمشید نداشته است.

منبع: کتاب تاراج بزرگ؛ تألیف دکتر محمد قلی مجد

انقلاب اکتبر روسیه، ۱۰۰ ساله شد

وعده بهشت زمینی در عصر ترور سرخ

رالف تسرباک

ترجمه: محمد علی فیروزآبادی

بلشویک‌ها در سال ۱۹۱۷، تقریبا به سهولت و بدون مانع و مشکل خاصی، توانستند در پتروگراد یا همان سن‌پترزبورگ، قدرت را به چنگ آورند؛ اما به قول معروف، نباید گول ظواهر امر را خورد؛ زیرا بلشویک‌ها تازه بعد از خلاصی از جنگ داخلی، قدرت واقعی را از آن خود کردند؛ جنگی پر از وحشت و وحشی‌گری، گردابی از خشونت متقابل که در تاریخ روسیه تا آن زمان سابقه نداشت. «ادوین اریش دوینگر»، نویسنده آلمانی که در آن زمان در جبهه به اصطلاح «سفیدهای» ضد کمونیست می‌جنگید، از این جنگ با عناوینی چون «جنایت همگانی» و یک «عیاشی سادیستی» یاد کرده است. «آرتیوم وسیولی» نویسنده روس که در طرف مقابل می‌جنگید نیز تعبیری مشابه ارائه می‌دهد: «روسیه در آتش و خون می‌پزد.»

■ صلح جسورانه بلشویک‌ها

سفیدها همواره علیه سرخ‌ها می‌تاختند و مناطق تحت سلطه آنان را به محاصره خود درمی‌آوردند. یگان‌های هر دو طرف، همیشه روستاها را غارت می‌کردند و روستاییان را به قتل می‌رساندند. سلاح‌های مدرن، از جمله توپ‌ها و مسلسل‌های خودکار، شمار کشته‌ها را افزایش می‌داد. شمار کشته‌شدگان غیرنظامی، طی این خونریزی سه‌ساله، هشت میلیون نفر تخمین زده می‌شود. همه جا جبهه بود و در همه جا، به غیر از جنگ چیز دیگری به چشم نمی‌خورد. جنگ علیه دشمن خارجی با جنگ علیه نیروهای داخلی در هم آمیخته بود. هنگامی که جنگ داخلی آغاز شد، روسیه با شکستی سنگین از جنگ اول جهانی بیرون آمد. به این ترتیب دولت شوروی در مارس ۱۹۱۸، به صلحی تحقیرکننده با آلمان در «برست – لیتوفسک» تن داد. این صلح، اگرچه بسیاری از طرفداران انقلاب اکتبر را ناامید کرد، اما بخشی بزرگ از بلشویک‌ها، از آن به عنوان «صلحی جسورانه» یاد می‌کردند. روسیه بر اساس این پیمان صلح، از مالکیت فنلاند، سرزمین‌های حوزه بالکان، لهستان و اوکراین چشم‌پوشی می‌کرد و به این ترتیب، یک چهارم از جمعیت، یک سوم از صنایع نساجی و سه چهارم از تولیدات فولاد و زغال سنگ خود را از دست می‌داد.

■ جنگ پس از صلح

لنین به دلیل وعده‌ای که داده بود و به دلیل تنش‌ها و گسست‌ها در میان نیروهای ارتش، قصد داشت به هر قیمتی صلح کند و تازه جنگ واقعی پس از این صلح آغاز شد. در بهار سال ۱۹۱۸، یک لژیون متشکل از ۳۵۰۰ مرد قوی از چکسلواکی، در روسیه مستقر بود. این نیروها که متحدان دولت تزاری روسیه محسوب می‌شدند، در سال‌های گذشته به نفع روسیه تزاری و علیه قدرت‌های متوسط و میانه می‌جنگیدند؛ اما اینک و با تغییر رژیم، قصد ترک روسیه را داشتند. در این بین، اتفاقی عجیب افتاد: در امتداد راه‌آهن ترنس سیبری، جنگی که البته علت اصلی آن برخی سوءتفاهم‌ها بود، میان نیروهای چک و نیروهای جوان ارتش تازه‌تاسیس سرخ درگرفت. لئو تروتسکی، در مقام فرمانده ارتش سرخ، روز ۲۵ ماه می دستور داد هرگونه اقدام مسلحانه نیروهای چک بلافاصله به همان صورت پاسخ داده شود؛ اما نیروهای چک موفق به تسخیر شهرهای واقع در امتداد خط راه‌آهن ۹ هزار کیلومتری ترنس سیبری شدند. افزون بر آن، یکی از یگان‌های عملیاتی این لژیون، روز ۲۹ ژوئن، بندر اقیانوسی و بسیار مهم ولادی‌وستوک را نیز به تصرف خود درآورد. از دست دادن سرزمین‌های سیبری برای سرخ‌ها، نه تنها امری خجالت‌آور بلکه خطرناک بود؛ اما وضعیت برای رژیم بلشویکی بدتر شد؛ زیرا در این وضعیت، دیگر نیروهای ارتش‌های خارجی نیز که هنوز از جنگ اول جهانی خارج نشده بودند، دست به پیشروی زدند. این نیروهای خارجی، قصد داشتند همزمان آلمانی‌ها را متوقف و کمونیست‌ها را نیز نابود کنند. در ماه ژوئن، سربازان بریتانیایی وارد مورمانسک شدند. متعاقب آن، گروهی دیگر از بریتانیایی‌ها و نیروهای فرانسوی به آرخانگلسک رسیدند و در همین حال، پنج هزار سرباز آمریکایی به آنان پیوستند. گروهی متشکل از نیروهای فرانسوی و لیتوانی، بندر اودسا واقع در سواحل دریای سیاه را به تصرف خود درآوردند. بندر مهم ولادی‌وستوک در منتهی الیه شرق نیز، به نیروهای بریتانیایی و آمریکایی تحویل داده شد. در این میان، ژاپنی‌ها نیز قصد داشتند یک کلنی در شرق سیبری برپا کنند. به این ترتیب، در سال ۱۹۱۹ نیروهای ۱۴ کشور جهان در خاک روسیه استقرار داشتند.

■ تلاش برای ایجاد وحدت و غلبه سرخ‌ها

در عین حال، تلاش‌هایی برای ایجاد وحدت از سوی مخالفان بلشویک‌ها صورت گرفت. در ماه دسامبر، ۱۷۰ هیئت اعزامی در شهر اوفا، بین مناطق اولگا و اورال، برای شرکت در «کنفرانس دولتی همه ملت‌های روسیه» گرد هم آمدند. نمایندگان ۲۰ دولت محلی سفید، در نهایت خواست خود را برای تعیین ریاست مشترک کشور اعلام کردند. پس از بحث و جدل زیاد، بالاخره با رهبری دولت توسط یک هیئت پنج نفره متشکل از چهار غیرنظامی و یک ژنرال ارتش موافقت شد؛ اما آن شورایی که با زحمات زیاد تشکیل شده بود و نام «شورای وزیران همه ملت‌های روسیه» را بر خود داشت، خیلی زود از بین رفت. البته این شکست نه به دلیل اختلاف‌های داخلی بلکه به دلیل حمله ارتش سرخ به اوفا در ماه دسامبر ۱۹۱۸ و پایان کار آن کنفرانس دولتی بود. این موفقیت سرخ‌ها به هیچ عنوان اتفاقی نبود. سرخ‌ها در نهایت تعصب و جدیت، ارتش خود را تأسیس کرده بودند، معمار این ارتش نیز، همان استراتژیست حرفه‌ای، یعنی تروتسکی بود. نفرات ارتش سرخ در عرض دو سال، از ۱۰۰ هزار نفر به پنج میلیون نفر افزایش یافت. ارتش سرخ پس از سپری کردن دوران ایده‌آل‌های انقلابی و گذراندن آزمون‌های ایده‌آل‌گرایانه، در نهایت تبدیل به یک ارتش سنتی شد و خدمت وظیفه عمومی، سلسله مراتب نظامی و دادگاه‌های نظامی را جزو ارکان خود قرار داد. در این جا بود که تروتسکی، نبوغ خود را ثابت کرد: او از افسران تزاری دعوت کرد به ارتش سرخ بپیوندند. به این ترتیب ۵۰ هزار افسر ارشد و ۲۰۰ هزار افسر جزء با سابقه خدمت در ارتش قیصر آلمان، به ارتش سرخ پیوستند. تروتسکی برای جذب این افسران، از آن‌ها خواست که نه برای کمونیسم، بلکه برای دفاع از روسیه در برابر قدرت‌های خارجی به ارتش سرخ ملحق شوند.

■ سازمان مخوف چکا

روز ۱۰ جولای ۱۹۱۸، قانون اساسی جدید اتحاد جماهیر شوروی به تصویب رسید؛ اما تاسف‌بار آن که لنین و رفقایش، از همان آغاز کار نه به قانون، بلکه به ترور اعتقاد داشتند. آن‌ها در دسامبر ۱۹۱۷، پلیس امنیت موسوم به «چکا» را تحت فرماندهی مردی «آهنین» به نام «فلیکس درزژینسکی» که یک بلشویک معتقد و پسر اشراف‌زاده‌ای لهستانی بود، تاسیس کردند. شمار افراد این یگان رعب‌آور و خشن، از ۶۰۰ نیرو در آغاز سال ۱۹۱۸ به ۲۸۰ هزار نیرو در سال ۱۹۲۱ افزایش پیدا کرد. افراد چکا به ویژه در استان‌ها و ایالت‌های روسیه، خشونت به خرج می‌دادند و مردم را شکنجه یا تیرباران می‌کردند. البته نیروهای امنیتی سفیدها نیز، از این نظر تفاوتی با مردان چکا نداشتند. تزار نیز، ۱۶ ماه پس از کناره‌گیری از قدرت، توسط بلشویک‌ها کشته شد. این جنایت در شب ۱۶ جولای و در شهر یکاترینبورگ واقع در سواحل اورال انجام گرفت. دستور این عملیات توسط شخص لنین و پس از مشورت با رهبران بلشویک صادر شد. لنین از این می‌ترسید که حاکم سابق روسیه توسط نیروهای سفید آزاد و به عنوان ابزاری نمادین از وی استفاده شود. نه تنها تزار، ملکه و ولیعهد، بلکه چهار دختر وی به همراه چهار ندیمه‌شان و پزشک سلطنتی، در نهایت قساوت به گلوله بسته و کشته شدند. البته دولت شوروی، تا دهه‌ها بعد، هرگونه ارتباط لنین و نیروهای دولتی را با این جنایت تکذیب کرد؛ اما جزئیات قتل تزار و خانواده‌اش، بالاخره در سال ۱۹۹۱ فاش شد. اگرچه جنگ در سیبری شرقی تا سال ۱۹۲۲ ادامه یافت، اما پیروزی سرخ‌ها همچنان ادامه داشت. نیروهای سرخ، در فوریه ۱۹۲۰، ژنرال کولچاک را در شهر ایرکوتسک تیرباران کردند؛ دنیکین در آوریل همان سال، شکست را پذیرفت و به آمریکا فرار کرد. با این حال حمله بلشویک‌ها به لهستان شکست خورد و این کشور، در سال ۱۹۲۰، از پیوستن به سیستم شوروی در امان ماند؛ اما آخرین نبرد سفیدها، در سایه جنگ میان روسیه و لهستان، به پیروزی رسید. ژنرال «پیتر ورانگل» که تباری آلمانی – بالتیکی داشت با ۴۰ هزار نیروی خود از کریمه تا شهر دنیپر پیشروی کرد اما پس از انعقاد قرارداد صلح میان روسیه و لهستان، نیروهای ارتش بار دیگر سفیدها را شکست دادند. در اثر این شکست، ورانگل و ۱۴۶ هزار ساکن اکثرا غیرنظامی این منطقه، از طریق دریای سیاه روسیه را ترک کردند.

■ ادعاهای لنین

لنین دلایل زیادی برای پیروزی سرخ‌ها ارائه می‌کرد که در نوع خود جالب بود. او در یکی از سخنرانی‌هایش در مارس ۱۹۲۰، بخشی از سخنان کارل رادک، کارشناس برجسته آلمانی امور روسیه را نقل کرد که می‌گوید: «هیچ نیروی بیگانه‌ای توان جنگیدن در خاک روسیه را ندارد.» لنین عقیده داشت که به همین دلیل، فرانسه و بریتانیا در روسیه کاری از پیش نبردند. جالب آن که در این باره نیز، میهن‌پرستی سنتی روس‌ها، به منبعی نجات‌بخش برای انقلابیون کمونیست بدل شد و ترور؛ آیا این وسیله وحشتناک بیشترین کمک را به سرخ‌ها نکرد؟ البته سفیدها هم از این نظر کارنامه‌ای بهتر نداشتند؛ اما بلشویک‌ها از «ترور سرخ» به عنوان یک سیستم یاد می‌کردند و آن را گاهی لازم می‌دانستند و حتی مجله‌ای به نام «ترور سرخ» نیز منتشر کردند. تیرباران مخالفان، بیرون راندن مردم و اعمال شکنجه، این امکان را برای سرخ‌ها فراهم می‌آورد که از هر وسیله‌ای برای رسیدن و ساختن بهشت زمینی وعده داده‌شده‌شان استفاده کنند! چه بسیار دهقانان، کارگران و روشن‌فکران که تیرباران شدند. شخص تروتسکی فرمان اعدام سربازان متمرد را صادر کرد. از قرار معلوم استفاده از حربه وحشت، بیش از هر عامل دیگر برای کمونیسم موثر بود. به همین دلیل، ایده‌آل‌های یک دنیای برخوردار از اتحاد و صلح، با این رفتار در تضاد کامل است. اتحاد جماهیر شوروی که در سال ۱۹۲۲ و در میان آتش و حمام خون، سر برآورده بود تا آخرین لحظه حیات در سال ۱۹۹۱، نتوانست از وابستگی خود به خشونت گسترده به طور کامل رهایی یابد.

بازیگران تاریخ

• • •

هژیر؛ بهائی‌زاده‌ای در پی قدرت

روز ۱۴ آبان ۱۳۲۸ عبدالحسین هژیر یک روز پس از اعدام انقلابی وی توسط حسین امامی، در حالی که در بیمارستان بستری شده بود، درگذشت. عبدالحسین هژیر، فرزند «محمد وثوق خلوت»، در سال ۱۲۸۰ هـ.ش در خانواده‌ای بهائی متولد شد؛ در خردسالی یک چشم خود را به دلیل انفجار مواد محترقه از دست داد. هژیر تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدارس مظفری و دارالفنون به پایان رساند و سپس وارد مدرسه علوم سیاسی شد. او در پایان این دوره، زبان‌های روسی و فرانسه را فرا گرفت. ابتدا به استخدام وزارت خارجه درآمد و سپس مترجم سفارت شوروی شد. هنگامی که در سال ۱۳۰۷، سفارت شوروی کارکنان مازاد خود را اخراج کرد، هژیر مشمول تصفیه شد. او سپس، توسط سیدحسن تقی‌زاده وزیر دارایی وقت، جذب وزارت دارایی و در اداره امور اقتصادی آن مشغول به کار شد. پس از چندی، او را مأمور مطالعه پرونده امتیازات نفتی ایران و ارائه گزارش آن به تقی‌زاده کردند. در جریان تمدید قرارداد دارسی (سال ۱۹۳۳؛ دوره رضاخان) هژیر از دست‌اندرکاران تمدید این قرارداد بود. پس از مدتی، وی ریاست اداره حقوقی وزارت دارایی را که تمامی پرونده‌های مربوط به نفت در آن متمرکز بود، بر عهده گرفت. وی در ۱۳۱۸، مدیر کل وزارت دارایی و پس از سقوط رضاخان، در کابینه فروغی وزیر پیشه و هنر شد. او این سمت را در کابینه‌های بعدی، یعنی سهیلی و قوام نیز حفظ کرد. در کابینه دوم سهیلی، وزیر راه شد و در این سمت، برای مراقبت از اندوخته‌های مالی رضاخان سفری به انگلیس داشت. هژیر در کابینه محمد ساعد، به وزارت کشور و در کابینه‌های حکیمی و قوام به وزارت دارایی رسید. وی در کابینه بعدی حکیمی، وزیر مشاور و گرداننده اصلی دولت شد و پس از او، در ۲۳ خرداد ۱۳۲۷، با حکم شاه و تأیید نمایندگان مجلس شورای ملی، به نخست‌وزیری رسید. انتصاب هژیر، با مخالفت گسترده مردم و روحانیت مواجه شد. هژیر از عوامل مؤثر در استمرار سلطه انگلیس بر منابع نفت ایران و خنثی‌سازی تلاش‌هایی بود که برای ملی شدن صنعت نفت صورت می‌گرفت. در پی انتصاب هژیر به نخست‌وزیری، مردم به دعوت آیت‌ا... کاشانی در میدان بهارستان تجمع کردند و نمایندگان مجلس را مورد سرزنش قرار دادند. پس از تهران، تظاهرات اعتراض‌آمیز مشابهی در قم، مشهد، اصفهان و قزوین علیه هژیر برپا شد. در جریان درگیری مأموران با مردم، تعداد زیادی از تظاهرکنندگان در تهران و شهرهای مختلف مجروح شدند و هژیر، ناراضیان را به سرکوب شدید تهدید کرد. او کمتر از پنج ماه سمت نخست‌وزیری را عهده‌دار بود و در ۱۵ آبان ۱۳۲۷، به دلیل مخالفت فزاینده جامعه با وی، استعفا کرد. هژیر، سپس به نمایندگی مجلس مؤسسان انتخاب و در ۲۸ تیر ۱۳۲۸ وزیر دربار شد. او در این سمت نیز تلاش زیادی برای جلوگیری از ملی شدن صنعت نفت کرد و نقش مهمی در تداوم حضور استعمار انگلیس در ایران داشت. سرانجام روز ۱۳ آبان ۱۳۲۸ هنگامی که از مسجد سپهسالار خارج می‌شد، به ضرب گلوله سید حسین امامی، عضو جمعیت فداییان اسلام، مجروح شد و روز بعد در بیمارستان درگذشت.

چرا بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی اول نقض شد؟

گزارش تاریخی

جنگ جهانی اول در ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۴، یعنی تنها چند روز بعد از تاج‌گذاری احمدشاه قاجار، آغاز شد. پس از این اتفاق احمدشاه با حضور در مجلس شورای ملی به صورت رسمی بی‌طرفی ایران را اعلام کرد؛ راهبردی که به هیچ وجه مورد احترام کشورهای درگیر در جنگ قرار نگرفت و به‌تدریج، ایران آماج تهاجم و تجاوز این کشورها واقع شد. به نظر می‌رسد یکی از مهم‌ترین دلایل این مسئله، ضعف مفرط دولت مرکزی ایران در آن زمان و وجود هرج و مرج سیاسی در کشور طی دوران آغاز جنگ جهانی اول بود. این مسئله در کنار دلایل دیگر، از قبیل اهمیت استراتژیک ایران برای قدرت‌های درگیر در جنگ، باعث شد بی‌طرفی ایران نقض شود. در ادامه به تبیین این دلایل خواهیم پرداخت.

الف. ضعف مفرط دولت مرکزی در ایران: در زمان آغاز جنگ جهانی اول، ایران در ضعیف‌ترین وضعیت ممکن قرار داشت. مشروطه و مجلس ملی گرفتار استبداد محمدعلی شاه قاجار بود و خروش دوباره مشروطه‌خواهان، باعث روی کار آمدن احمدشاه نوجوان شد. در این دوران، هرج و مرج بی‌سابقه‌ای فضای سیاسی و اقتصادی کشور را فرا گرفت و حکومت‌های محلی و خان‌وخان‌بازی، در جای‌جای ایران، حاکم شد و دولت مرکزی، حتی توانایی جمع‌آوری مالیات را هم نداشت. در این دوران، دولت‌های مختلفی سر کار آمدند، اما مدت زمامداری آن‌ها، بسیار کوتاه بود و به راحتی از بین می‌رفتند. به همین دلیل، طی چهار سال جنگ جهانی اول، ۱۵ دولت در ایران بر سر کار آمد و میانگین عمر دولت‌ها، ۱۰۰ روز بیشتر نبود. تحت این شرایط دو دولت انگلستان و روسیه، با قرارداد ۱۹۰۷، ایران را میان خود تقسیم کردند و عملاً حاکمیت ملی و استقلال ایران را زیر پا گذاشتند. پس از اعلام بی‌طرفی ایران نیز، قرارداد ۱۹۱۵ میان انگلستان و روسیه منعقد شد و در این قرارداد، دیگر مناطقی را که بر اساس قرارداد ۱۹۰۷ بی‌طرف اعلام شده بود، بین خود تقسیم کردند.

ب. اهمیت استراتژیک ایران: هر چند ایران با محور اصلی جنگ یعنی اروپا، فاصله داشت اما با سه کشور مهم و درگیر در جنگ همسایه بود. ایران از شمال با روسیه و از غرب با دولت عثمانی همسایه بود. دولت انگلستان نیز در جنوب ایران و در خلیج فارس و شیخ‌نشین‌های اطراف آن، قدرت زیادی داشت و در درون ایران نیز از نفوذ زیادی برخوردار بود.

نگاهی متفاوت
وطنز
به‌اخبار کشور
درستون رادیو الآن
هر روز در صفحه «همشهری سلام»

ماجراهای شیرین و پندآموز درستون حکایت
هر روز در صفحه «همشهری سلام»